

دیوان خلیل کاشانی

شاعر قرن یازدهم

جلد اول:

قصیدہ، قطعہ، ترکیب بند،
ترجیع بند، مثنوی و رباعی

تصحیح

محمد امیدی بیدگلی
افشین عاطفی

کتابخانہ کماشان شناسی آیت اللہ مروی (۴۰)



انتشارات ارمغان ادب

ISBN 978-622-99238-5-6



9 786229 923856

مجموعہ محمد امجدی پبلسٹی کمپنی - ۱

پیشواؤں کی تاریخ (جلد اول)

پیشواؤں کی تاریخ



اعتباری گرنمی گیرم «خلیل» از خویشتن
می کند تعظیم دیوان مرا دیوان عشق
خلیل کاشانی

-
- سرشناسه : خلیل کاشانی، قرن ۱۱ ق.
عنوان قراردادی : دیوان
عنوان و نام پدیدآور : دیوان خلیل کاشانی [کتاب] / به تصحیح محمد امیدی بیدگلی، افشین عاطفی.
مشخصات نشر : کاشان: ارمغان ادب، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری : ۲ ج.
فروست : کتابخانه کاشان شناسی آیت الله غروی؛ ۴۰.
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۱ ق.
موضوع : Persian poetry -- 17th century
شناسه افزوده : عاطفی، افشین، ۱۳۵۴ -، مصحح
شناسه افزوده : امیدی بیدگلی، محمد، ۱۳۵۱ -، مصحح
رده بندی کنگره : PIR ۶۲۴۵
رده بندی دیوبنی : ۸۱۶/۴
شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۸۲۲۰
-

اسکن شد

دیوان خلیل کاشانی

جلد اول

قصیده، قطعه، ترکیب بند، ترجیع بند، مثنوی و رباعی

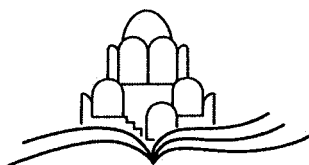
به تصحیح

محمد امیدی بیدگلی

افشین عاطفی

انتشارات ارمنان ادب

طرح جلد: جلد نسخه خطی نکت الہدایہ محقق علی از کتابخانہ افشین عاطفی



ارمغان ادب

دیوان خلیل کاشانی

جلد اول: قصیدہ، قطعہ، ترکیب بند، ترجیع بند، مثنوی و رباعی

تصحیح: محمّد امیدی بیدگلی و افشین عاطفی

واژه نگاری و ویرایش: زہرا ریاضی (پروانہ)

صفحة آرائی: فریبا محبتی نسب

ناشر: ارمغان ادب

چاپ اول / ۱۴۰۱ / ۲۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: مرکز چاپ و نشر بوستان کتاب

شابک دورہ: ۹-۴-۹۹۲۳۸-۶۲۲-۹۷۸

شابک جلد یک: ۶-۵-۹۹۲۳۸-۶۲۲-۹۷۸

قیمت دورہ: ۴۰۰,۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

کاشان - خیابان شهید رجایی - خیابان آیت الله مدنی - کوچه فتح ۴ - شماره ۴

۰۹۱۳۳۶۱۶۱۶۹ - ۰۳۱ - ۵۵۴۶۶۸۹۸

فهرست

جلد اول

۷.....	مقدمه.....
۹.....	خلیل از دیدگاه تذکره‌نویسان.....
۱۲.....	برخی از شاعران هم‌روزگار با خلیل.....
۱۵.....	دیگر شاعران «خلیل» تخلص.....
۱۶.....	برخی از ویژگی‌های سبکی شعر خلیل.....
۱۹.....	واژه‌ها و تعبیرات کاشانی.....
۲۰.....	نکاتی از شعر خلیل.....
۲۷.....	معرفی نسخه‌های استفاده‌شده در تدوین این کتاب.....
۲۹.....	ویژگی‌های رسم‌الخط نسخه‌اساس.....
۳۰.....	روش تصحیح.....
۳۲.....	عکس نسخه‌ها.....
۴۱.....	منابع و مآخذ.....
۴۳.....	قصاید.....
۴۵.....	در توحید.....
۴۷.....	در توحید حضرت اله و نعت سلطان رسالت دستگاه و منقبت شاه ولایت پناه.....
۵۱.....	در مدح سلطان جنّ و انس، ابوالحسن، علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
۵۶.....	در منقبت حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۵۸.....	در مدح مرتضی قلی خان.....
۶۲.....	در مدح امام ثامن ضامن سلطان ابوالحسن، علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
۶۵.....	در منقبت حضرت امیرالمؤمنین و امام المتّقین <small>علیهما السلام</small>
۶۹.....	در نعت شفیع‌المدنیین و سید المرسلین <small>صلی الله علیه و آله</small>
۷۲.....	در مدح ابوابراهیم، موسی بن جعفر <small>علیهما السلام</small>
۷۵.....	در اشتیاق مشهد مقدّس و مدح حضرت علی بن موسی الرضا <small>علیهما السلام</small>
۷۸.....	در مدح حضرت امام الانس و الجن، سلطان ابوالحسن، علی بن موسی بن جعفر <small>علیهما السلام</small>
۸۲.....	در مدح حضرت امام ثامن ضامن، علی بن موسی الرضا <small>علیهما السلام</small>
۸۶.....	در مدح حضرت علی بن موسی بن جعفر <small>علیهما السلام</small>

- در مدح قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام ۹۰
- در مدح حضرت صاحب العصر و الزمان عَلَيْهِمُ السَّلَام ۹۲
- در نعت حضرت رحمة للعالمين و خاتم المرسلين عَلَيْهِمُ السَّلَام ۹۴
- در مدح حضرت صاحب العصر و الزمان عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۰۱
- در منقبت سلطان اولياء و برهان الاتقياء، على مرتضى عَلَيْهِ السَّلَام ۱۰۴
- در مدح ميرزا قاسم آصف ۱۰۸
- در مدح حضرت مهدى هادى، صاحب الزمان عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۱۲
- در منقبت اميرالبرهه و قاتل الكفره، اسد الله الغالب، على بن ابى طالب عَلَيْهِ السَّلَام ۱۱۴
- در منقبت حضرت ابوالحسنين، اميرالمؤمنين عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۱۸
- در مدح و ثنای حضرت صاحب العصر و الزمان عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۲۱
- در مدح ميرزا قاسم آصف ۱۲۷
- در ستايش شاه صفى بهادرخان ۱۳۰
- در نعت حضرت سيد المرسلين و شفيع المذنبين عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۳۳
- در نعت حضرت خاتم النبیین عَلَيْهِمُ السَّلَام و منقبت اميرالمؤمنين عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۳۷
- در منقبت حضرت شاه ولايت پناه، على ولى الله عَلَيْهِ السَّلَام ۱۴۰
- در حسب حال خویش و تنبيه بعضی از اهل روزگار ۱۴۲

۱۴۷..... قطعات

- ترکیب بندها ۱۶۹
- در اشتیاق مکه معظمه و مدینه مشرفه و نعت نبی عَلَيْهِ السَّلَام ۱۷۱
- در توحید و نعت و منقبت ۱۸۰
- در تهنیت کاروان حاج و توحید و نعت و منقبت ۱۸۹
- در مدح على بن موسى بن جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَام ۱۹۴

۲۰۱..... ترجیع بند

- تتبع مثنوی حضرت مولوی و بعضی یاران دیگر ۲۰۳

۲۲۱..... مثنوی (ساقی نامه)

۲۴۷..... رباعیات

جلد دوم

۵..... غزلیات

مقدمه

خلیل کاشانی از شاعران توانای قرن یازدهم است که به دلیل چاپ‌نشدن دیوانش، تقریباً گمنام مانده است و جز در پاره‌ای از تذکرها، کمتر از او نام و نشانی سراغ داریم.

خلیل به تصریح برخی از تذکره‌نویسان که با او معاصر بودند و چه بسا او را از نزدیک می‌شناختند، شاعری توانا و مردی باصلاح و تقوا بود و از روی همین زهد و تقوا، سال‌های پایانی زندگی را - حدود بیست سال (از سال ۱۰۶۰ ه.ق) - در مشهد رضوی، مجاور شد و به آرزوی خویش رسید و سرانجام نیز در آنجا چشم از جهان فرو بست.

از روزگار کام دل و جانم آرزوست یک چند طوف خاک خراسانم آرزوست
از تاریخ تولد و وفات او اطلاع دقیقی نداریم؛ ولی با توجه به این که هنگام نوشتن تذکره قصص الخاقانی (سال‌های ۱۰۷۳ - ۱۰۷۶ ه.ق)، هفتاد سال، سن داشته، سال تولد او باید در سال‌های آغازین قرن یازدهم باشد؛ و با توجه به این که هنگام تألیف تذکره نصرآبادی (۱۰۸۳ ه.ق) دو سال از وفات او می‌گذشته، سال فوت او را باید ۱۰۸۱ ه.ق در نظر گرفت؛ و بر این پایه، سن او هنگام وفات، نزدیک به هشتاد سال بوده است.

به تصریح خود شاعر و تذکره‌ها نامش، «باقر» و تخلص او «خلیل» است.

محتاج به رحمت الهی «باقر» شرمندۀ ماه تا به ماهی «باقر»
 هر چند که هست روسیاهی «باقر» بازآ بازآ به عذرخواهی «باقر»
 البتۀ گاه نیز به جای خلیل، «خلیلا» آمده است؛ با افزودن الف در پایان؛ که در
 دورۀ صفوی، رایج بوده مانند: صائبا، نجیبا و ...

برای نمونه در بیت‌های زیر:

ندانم منم یا تو این کیست این که می‌پرسد از خود «خلیلا» کجاست

*

دیگر نباشد جان من در دیدهٔ بینای من خودکام بی‌پروای من نام «خلیلا» می‌برد

*

به ما ناچار می‌باید که چون شیر و شکر باشی مسلم بر «خلیلا» بود آتش گلستان بودن

گاه نیز با ایهام، به جای خلیل، «خلیلی» می‌آورد. مانند:

هیاهوی «خلیلی» تا جهان باشد ز من باشد به این دستور از درگاه شه دستور آوردم

*

ناتوانی کز نسیم گل دماغ آشفته بود این زمان در آتش سودا «خلیلی» می‌کند

خلیل با این که به تصریح تذکره‌ها، مرد زهد و تقوا و ادب بوده است، به گفتهٔ
 نصرآبادی، بدخوی بوده و اخلاقی تند داشته. خود او نیز به این بدخویی خویش
 اشاراتی دارد. از جمله در رباعی زیر:

شب‌ها که نوای ناله‌ام آهنگ است صد شوق و هزار آرزو در جنگ است

در خلوت صحرا که صبا را ره زد از خوی بدم جای حریفان تنگ است

خلیل از دیدگاه تذکره‌نویسان

قصص الخاقانی^۱

«از جمله ناظران مجردوضع موزون‌گفتار که جواهر زواهر سخن را به میزان شعور سنجیده به نقد حالش خریداری نموده‌اند، نظریافته ربّ جلیل، حضرت باقرای خلیل است که مائده خوان احسان گفتارش به جمهور ارباب خواهش رسیده و صلابت صیت طنطنه کوس شهرتش قاف تا قاف پیچیده. مولدش خطه پاک کاشان، از اجله شعراء صاحب‌دیوان است. از آنچه مشهور است، ایات مدون آن بی‌نظیر دوران، در این ولا که سنّ شریف ایشان در عقد هفتاد است، از چهل هزاراً بیت متجاوز است. از جمله اوصاف حمیده‌اش آن که در نهایت صلاح و تقوی به سر می‌برد. در سنه هزار و شصت از خطه کاشان نقل نموده، در مشهد مقدس منوره مطهره سدره مرتبه عرش درجه روضه رضویه - و علی ساکنها الف آلف السلام و التحیه - مجاور گردیده، به عبادت معبود مطلق، مشغول است. نمودی از گلستان خاطر فیض مظاهرش، این چند بیت است:

چند باشم چند باشم چند چند
چون شکر در آب و در آتش سپند
ای که مشهوری به صیادی بگو
نالۀ عاشق رساتر یا کمند

*

چرا من از پی آن شوخ خودنما نروم
مرا که وعده به کشتن دهد چرا نروم

*

دل دیوانه‌ام دارد سر پیمانه‌آرایی
که می بسیار رنگین می‌کند دیوانه‌آرایی
به فکر کار و سامان است هر کس را که می‌بینم
مرا مهمان پسند افتاده است از خانه‌آرایی

تذکره نصرآبادی^۲

«باقرای "خلیل" تخلص، کاشی. مدتی است که در سلک اهل نظم است، کمال صلاحیت و قید داشت؛ اما سلب کج خلقی از خود نکرده. شعر بسیاری گفته، دیوانش

۱. ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۹

۲. در متن، چنین است.

۳. ج اول، ص ۴۷۲

قریب به چهارده هزار بیت است. شعرش، یک دست و هموار است. مدت‌ها در مشهد مقدس، ساکن بوده. دو سال قبل از این فوت شد. شعرش این است:

یک ناله بی‌تو کرده‌ام از روی اشتیاق از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید

*

شاید به خوی یار کنم نسبتی درست هر دم به خود بهانه‌ای آغاز می‌کنم

*

گلزار دهر وسعت آرام ما نداشت بنیاد آشیان به پریدن گذاشتیم

*

تا به پای دار آمد از پی‌ام شیون‌کنان هیچ جا در حق من زنجیر کوتاهی نکرد

*

حیرت‌زده معشوق آینه معشوق است در خویش نمی‌گنجم از جوش تماشایی

رباعی

هرچند که حاصلت می و جام آمد نومید مشو لطف خدا عام آمد

صد سال اگر دویده‌ای در ره کفر در برگشتن توان به یک گام آمد»

تذکره ریاض الشعرا:^۲

«باقرای "خلیل" تخلص، کاشی است. در زمان شاه سلیمان مغفور در مشهد مقدس،

ساکن بوده، در همان جا فوت شد. دیوانش به چهارده هزار بیت می‌رسد. او راست:

یک ناله بی‌تو کرده‌ام از روی اشتیاق از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید

*

شاید به روی یار کنم نسبتی درست هر دم به خود بهانه‌ای آغاز می‌کنم

*

تا به پای دار آمد از پی‌ام شیون‌کنان هیچ جا در حق من زنجیر کوتاهی نکرد

*

رسواشده معشوق آینه معشوق است در خویش نمی‌گنجم از جوش تماشایی»

منتخب اللطایف:^۱

«باقر "خلیل" تخلص، کاشانی است. دیوانش چهار هزار بیت است. گلزار دهر...»

تذکره شمع انجمن:^۲

«خلیل کاشی، نامش محمدباقر است. شاعر ماهر بوده، دیوانی قریب به چهارده هزار بیت فراهم آورده. منہ: یک ناله بی تو... گلزار دهر...»

مطلع الشمس:^۳

«باقرای "خلیل"، شاعری عارف و مولدش کاشان بوده، مجاورت مشهد مقدس، اختیار کرده و تا آخر عمر در آن خاک پاک به عبادت و ریاضت اشتغال داشته. از معاصرین شاه عباس ثانی است و این دو شعر از اوست: چند باشم چند...»

الذریعة الی تصانیف الشیعة:^۴

«دیوان خلیل کاشانی و اسمہ باقرا، سکن بمشهد خراسان و مات بها فی عهد شاه سلیمان....»

جنگ خطی:^۵

یار ما دایم به دل نزدیک و از ما دور بود
عشق تا از بهر تعمیرم گلی در آب داشت
سر به بالین فراغت دارم از داغ جنون
عکس او در دیده‌ها وز دیده‌ها مستور بود
از خرابی خانه ویران من معمور بود
راه عقل و عافیت بسیار از هم دور بود

*

۱. ص ۱۷۳

۲. ص ۲۳۶

۳. ج ۲، ص ۷۱۴

۴. ج ۹، بخش اول، ص ۳۰۳

۵. گردآورنده: حسن عاطفی

مستوری و رسواشدنم نام ندارد	یک کار من از عشق سرانجام ندارد
می‌گویم و مرغان قفس دیده گواهند	صیدی به گرفتاری من دام ندارد
*	
در خمار وصل از کوثر نمی‌آیم به هوش	آن‌چنان مستم که تا محشر نمی‌آیم به هوش
آنچه من از دستبرد هوشیاری دیده‌ام	گر روم از خویشتن دیگر نمی‌آیم به هوش
*	
کوثر به سوز افکن و آتش به آب پوش	بر خوب و زشت هر دو جهان یک نقاب پوش
*	
شادی و غم هر دو یکسان است نزد اهل شوق	چون سبو در گریه و در خنده چون پیمانان باش
*	
از آن شد دیده نظاره‌پردازم مقام او	که می‌بندد به گاه حیرتم ره بر خرام او

برخی از شاعران هم‌روزگار با خلیل

قرن یازدهم، دوران شکوفایی سبک هندی (اصفهانی) است و شعرای بزرگ این سبک مانند صائب تبریزی، کلیم کاشانی، سلیم تهرانی، اسیر شهرستانی، قدسی مشهدی و ... در این قرن می‌زیسته‌اند و از شاعران معاصر خلیل می‌باشند و خلیل با برخی از آنان ارتباط داشته است.

«خلیل» از شعر رنگین زینتی ده گوش یاران را

که از طبع روانت آب در گوهر کنند بازی

- اثر مازندرانی
- جلال‌الدین اسیر شهرستانی
- افسر کاشانی فرزند میر محمد هاشم سنجر
- حاج شاه باقر شعر باف کاشانی (وفات: ۱۰۷۵ ه.ق)

- میر محمدباقر، از سادات عبدالوهابی کاشان
- عبدالباقی کاشانی «باقی»
- علیرضا تجلی شیرازی اردکانی
- دانش مشهدی (رضی‌الدین محمد رضوی)
- محمدامین درکی قمی (وفات: ۱۰۶۳ ه.ق)
- شاه رشید کاشی
- محمدهادی رمزی کاشانی
- حسن‌خان شاملو^۱ (بیگلریگی خراسان، وفات ۱۰۵۰ ه.ق در هرات)
- سید حسن زینتی نطنزی
- سالک قزوینی
- سالک یزدی
- سایر مشهدی
- سعید سرمد کاشانی (مقتول: ۱۰۷۰ یا ۱۰۷۲ ه.ق)
- محمدقلی سلیم تهرانی (وفات: ۱۰۵۷ ه.ق)
- میرزا محمدعلی صائب تبریزی (وفات: ۱۰۸۶ ه.ق)
- میر علی صیدی تهرانی (وفات: ۱۰۶۹ ه.ق)
- محمدطاهر نقاش کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه.ق)
- میرزا محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی (صاحب تذکره)
- طرزی افشار^۲

۱. خلیل قطعهای درباره‌ی وی سروده است:

که ندارد به جز از خویش در آینه نظیر
آفرین باد بر آن صاحب آینه‌ضمیر

خان خانان فلک‌رتبه حسن، خان هرات
صله دوستیام دوستی اظهار نمود

۲. خلیل قطعهای درباره‌ی طرزی دارد.

- ملّا فاضل کاشی
- ملّا محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ه.ق)
- محمد قاسم مشهدی
- میر سیدعلی قانعی کاشانی
- حاج محمدجان قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ ه.ق)
- کاظم تبریزی کاشانی
- ملک الشعراء طالب کلیم کاشانی (وفات: ۱۰۶۱ ه.ق)
- میرزا محمد محقق بیدگلی
- حکیم رکن مسیح کاشانی (وفات: ۱۰۶۶ ه.ق)
- میر محمد معصوم کاشانی^۱ (وفات: ۱۰۵۲ ه.ق)
- مقیم شیرازی
- منصف شیرازی^۲
- نادم گیلانی^۳
- ناظم هروی (وفات: ۱۰۸۱ ه.ق)
- میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (۱۰۱۵-۱۱۱۲ ه.ق)
- میر محمد هادی کاشانی
- میر یحیی کاشی (وفات: ۱۰۶۴ ه.ق)
- جلالای یقین کاشی

۱. خلیل کاشانی در اشاره به سه شاعر معاصر خود گوید:

از فرقت «معصوم» و هوای «افسر» آسوده نیاند اشک و آهم ز سفر
منزل منزل چه در حقیقت چه مجاز با ناله خورش هم‌عناتم چو «اثر»

۲. خلیل در یک رباعی به منصف و برادرش (مقیم) اشاره کرده است.

۳. خلیل در چند جا از نادم تعریف و تمجید کرده است از جمله این رباعی:

نادم که به شاعری سپسالار است در ملک سخن دستگش بسیار است
پیمان‌کش باده معنی بادا تا آب حیات و خضر را آثار است

دیگر شاعران «خلیل» تخلص

- خلیل بنارسی: علی ابراهیم خان، مخاطب به «امین الدوله»، مؤلف تذکره «صحف ابراهیم» (وفات: ۱۲۰۸ ه.ق.)
- خلیل بیات: میرزا خلیل بیگ (قرن ۱۱)
- خلیل تبریزی: (قرن ۱۰)
- خلیل حله‌ای: خواجه خلیل زرگر (قرن ۱۰)
- خلیل حیدرآبادی: محمد ابراهیم اصالت خان پسر سید مظفر، در عهد عالم‌گیر
- خلیل خراسانی: میرزا خلیل، ساکن هندوستان (تولد: حدود ۱۰۶۰ ه.ق.)
- خلیل خلخالی: خلیل تیرگر
- خلیل سنندجی: فرزند حاجی مصطفی منشی، (قرن ۱۳)
- خلیل شوشتری: میرزا خلیل فرزند میرزا شکرالله مستوفی شوشتری، (قرن ۱۱)
- خلیل طالقانی: شیخ خلیل‌الله، استاد حزین لاهیجی، (قرن ۱۲)
- خلیل قزوینی: از تجار قزوین (وفات: ۱۲۸۱ ه.ق.)
- خلیل کابلی: محمد ابراهیم خلیل فرزند میرزا افضل احمد، (تولد: ۱۳۱۴ ه.ق.)
- خلیل کاشانی: خلیل‌الله منجم، در نجوم و طب مهارت داشته. (قرن ۱۰)
- خلیل کلکته‌ای: میرزا محمدخلیل، متولد چیچره در نزدیکی کلکته و از شاگردان محمدحسن قتیل، (قرن ۱۳)
- خلیل گورکان: خلیل سلطان بن میرانشاه بن تیمور گورکان، (وفات: ۸۱۴ ه.ق.)
- خلیل لاهوری: خواجه اسماعیل خان فرزند نواب عبدالؤمن خان، (قرن ۱۲)
- خلیل لاهیجی: خلیل بیگ، وزیر اعظم (قرن ۱۱)
- خلیل هراتی: امیر خلیل قلندر (قرن ۱۰ و ۱۱)
- خلیل همدانی: میرزا محمدخلیل، برادر میر ابراهیم قاضی‌زاده همدانی، (قرن ۱۰)
- خلیل هندوستانی: میرزا خلیل، ملازم زیب‌النساء بیگم دختر عالم‌گیر، (قرن ۱۱)

برخی از ویژگی‌های سبکی شعر خلیل

خلیل از شاعران عصر صفوی و سبک هندی است. می‌دانیم که سبک شعری متداول در عصر صفوی، سبک معروف به هندی یا اصفهانی است که در مقایسه با سبک‌های خراسانی و عراقی و ... به دلیل ویژگی‌هایی که دارد، سبکی خاص به شمار رفته است. در این دوره به دلیل تحولات فرهنگی، اجتماعی و دینی که در ایران به وجود آمد، شعر و شاعری نیز راه تازه‌ای پیش گرفت و زمینه به‌وجود آمدن سبک تازه هندی فراهم شد.

از جمله مهم‌ترین مسائل ادبی و شعری این دوره این بود که شعر از دربار تا حدی فاصله گرفت و در میان توده مردم، نفوذ کرد؛ و همین امر، سبب شد که از یک سو شعر درباری که بیشتر، قصاید مدحی بود، کم‌رونق شود و غزل که شعر مردمی است، رونق بیشتری بیابد؛ از سوی دیگر به دلیل تحوّل مذهبی و توجه به پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام قصاید مدحی درباری، بیشتر به قصاید مدحی درباره ائمه علیهم‌السلام تغییر یافت.

نفوذ شعر در میان مردم کوچک و بازار نیز سبب شد تا بسیاری به شعر و شاعری بپردازند و این مسئله، زمینه‌ای شد تا از یک طرف، فخامت و استحکام ادبی شعر این دوره کاهش یابد و از طرف دیگر فرهنگ و زبان مردمی در شعر، گسترش یابد و از سوی دیگر، به دلیل کم‌توجهی دربار به شاعران، تعداد زیادی از شاعران این دوره به هند، سفر کردند و تحت تأثیر فرهنگ و رسوم آن دیار، تحولاتی در شاخه هندی سبک این دوره پدید آمد که بیش از هر چیز توجه به مضمون‌پردازی و باریک‌بینی بود که مجموعاً سبب دشواری این سبک نیز شد؛ به‌ویژه در شاعرانی مانند بیدل دهلوی و ناصرعلی سهرندی و ...^۱

باری، خلیل، شاعر این روزگار است و سبک سخن او کم و بیش با دیگر شاعران این دوره همانند است و با توجه به این که ظاهراً به هند نرفته، سبک شعری او از افراط‌های سبک هندی به دور مانده و از سبک عراقی، فاصله بسیار نگرفته است. به گونه‌ای که می‌توان گفت سبک او هندی متعادل و متمایل به عراقی است.

او مانند دیگر شاعران این دوره، بیشتر، شاعر غزل است؛ هرچند به دیگر قالب‌های شعری نیز توجه داشته است. بر اساس نسخه‌هایی که ما از او یافته‌ایم، از میان ۱۶۰۰۰ بیت او حدود ۱۲۰۰۰ بیت آن غزل و ۴۰۰۰ بیت دیگر را قصیده، قطعه، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی و رباعی تشکیل می‌دهد.

اما ویژگی‌های متداول این سبک مانند مضمون‌پردازی، ترکیب‌سازی، تمثیل، توجه به زبان و فرهنگ مردم، کم و بیش در شعر او دیده می‌شود. در این جا برای رعایت اختصار، به دو ویژگی سخن او یعنی ترکیب‌سازی و توجه به واژه‌ها و تعبیرات کاشانی می‌پردازیم.

ترکیب‌سازی

- | | |
|--|---|
| زبان پیچیده دارد آرزو «آشفته‌آهان» را | هوای گفتگو با یار داری از هوس بگذر |
| * | * |
| شگون دانند مرغان گلستان «بسته‌بالی» را | از آن ساعت که می بر روی گل در سبزه می‌نوشید |
| * | * |
| چه نکته گفت در این «پیر دیرساله» ما | شراب و عشق و جوانی ز هم نمی‌دانم |
| * | * |
| ناله‌های «ترزیان» دارد کسی | سرکشی با آتشین‌خویان نماید |
| * | * |
| جلوه به خویش می‌دهد قامت «جامه‌زیب» را | دم‌به‌دم و نفس‌نفس در بر آب و آینه |
| * | * |
| از نگاه عجز هر دم سوی من دیدن چرا | غیرت عشق «حریف‌آزار» می‌دانی «خلیل» |
| * | * |

- بس که بی طاقتی ام «حوصله پردازی» کرد
 آمد از پرده اندیشه برون شاهد راز
- *
 وادی عشق عجب «حوصله پیداساز»ی است
 نقش پا راه ز فرسنگ نمی گرداند
- *
 «حوصله سوز» باش اگر یار اراده کرده ای
 صبر شگون نداشته عاشق ناشکیب را
- *
 دیده «حیران نگاه» ما به صد وادی دود
 ما کجا هنگامه ساز پیرهن چاکی کجا
- *
 فرصت دزدیده دیدن کی شود هنگامه ساز
 «حیرت آباد»ی به نام چشم تر دارم بیا
- *
 ره زده ایم از جنون زلف «خرد فریب» را
 کفر بهانه جوی ما تن ندهد صلیب را
- *
 شهرتی کرده «خوش قماری» بخت
 هر کجا هست باخته است مرا
- *
 مکرر عجز کن تا رام سازی «خوش نگاهان» را
 به شاهان سرکشی بسیار باشد دادخواهان را
- *
 ز مؤگان قفل زن بر دیده «رسوانگاه» خود
 من از هر دیدنی رم داده ام مشکین غزالی را
- *
 اثر در کارسازی دست و پاگم کرده می گردد
 سوار ناله «زورین کش» من در کمان آمد
- *
 به چیزی بر نمی دارد دلش آه و فغانم را
 مکرر آزمودم ناله «زورین کمان»م را
- *
 در حسرت رفتار تو ای سرو دل آرا
 خمیازه «سراسر رو» آغوش بهار است
- *
 چون آینه از بس که «سراسیمه نگاه»م
 هر جا که رود همچو زمین بر سر راهم
- *
 *

چه شکار شیر باشد چه همان رمیده آهو

به نگاه صید سازم چه عجب «سیاه‌شست» م

*

رخساره‌ام که طاقت پرتو نیاورد «سیلی‌خور» حمایت دوران کنم چرا

*

تلاش یاز ناچار است راضی می‌شوم از خود اگر یک «کوچه‌وار» ی همره اهل ریا رفتم

*

بس که گوش اهل دنیا «ماتم‌آباد» ی شده نغمه داوود می‌آید نوای شیونی

*

خال «نگه‌فریب» که اعجاز نام اوست فهمد دقیقه لب جان‌پرور تو را

*

«وسعت‌آباد» عدم بی‌تابی ما برنتافت کی شکایت می‌کنم گر روزگاران تنگ بود

*

جام هوس به دست من دید در این «هواکده» شحنه عشق خودنما پنجه فشرد بر گلو

*

یار را با بی‌نیازان الفتی باشد «خلیل» بارها عشق «هوس‌بیزار» م این ارشاد داد

*

«هوس‌پیرا» ی ما عرض شکایت بر نمی‌تابد به خون خود دلیری می‌نماید دادخواه این‌جا

*

یار را سرگرمی‌ای رو داده با طرز «خلیل» کرد این اشعار «خودرایانه» از بر کردنش

واژه‌ها و تعبیرات کاشانی

پاگرفتن

آرزوی جلوه جانانه در دل «پا گرفت» رشک طویی ساختم تخم در آتش کشته را

*

درگرفتن

در مقامی که خلیل از دم خود «درگیرد» چه کند سرکشی شعله خاشاک آن جا

*

درگشته

نیست یک ارباب همّت عالم «درگشته» را با که پویم آرزوهای دل سرگشته را

*

کاری شدن

از این می خسرو و فرهاد را یک جرعه «کاری شد»

ز خود تا نگذری بر لب منه پیمانۀ ما را

نکاتی از شعر خلیل

۱ - خلیل شاعری شیعه‌مذهب بود و قصاید و ابیات بسیاری در عشق و علاقه به خاندان عصمت و طهارت دارد، از جمله:

«خلیل» از مردم دنیا در این درمانده‌احوالی

مراد خویشتن غیر از شه مردان نمی‌خواهم

*

وقت کار است دگر دور نمانده است «خلیل»

پاک شو پاک که مهدی به امامت برخاست

۲ - از برخی بیت‌ها برمی‌آید که شاعر از ماندن در کاشان، دل‌گیر بوده و آرزوی سفر داشته است:

این که با وحشت کاشان شده‌ای رام «خلیل» کاش در دامن الوند توانی گردید

*

بخت اگر رخ بنماید که ز کاشان بروم آن‌قدرها بروم کز دل یاران بروم

*

«خلیل» چند شوی گوشه‌گیر در کاشان
 *
 «خلیل» دوش صفاهان به خواب آمد و گفت
 *
 از روزگار کام دل و جانم آرزوست
 *
 در وطن ناله زارم به اثر نیست «خلیل»
 *
 «خلیل» ایام را سامان خرسندی نمی‌باشد
 *
 گرفتم بصره بهتر باشد از شیراز یا کاشان
 *
 دلی دارم که چون آدم به جنت داشت ناکامی
 همچنین از برخی ابیات برمی‌آید که به برخی از شهرها سفر کرده و نیز آرزوی سفر
 به دیگر مناطق داشته است. مانند:
 در صفاهان که زیب ایران است
 بی‌خبر همچو سیل می‌گشتم
 *
 بعد گلگشت صفاهان به دو شبگیر «خلیل»
 *
 به آزادی ام رشک می‌برد عالم
 *
 این زمان سرگشته خاک خراسانم «خلیل»
 *
 «خلیل» ترک خراسان نمی‌توانم کرد
 *
 خراسان شد «خلیل» از ناله‌ات مصر

*

قدم ز خانه برون نه به سیر تا دکنی
 *
 که گاه‌گاه به یاد آر زنده‌رود مرا
 *
 یک چند طوف خاک خراسانم آرزوست
 *
 یاد آن روز که در گلشن شیراز افتم
 *
 چه خواهی کرد اگر کشمیر یا کاشان دهد ما را
 *
 نمی‌دانم کجا پیدا کنم کاکای صادق را
 *
 چه آسایش تواند یافتن از فین و کاشانش
 برخی از شهرها سفر کرده و نیز آرزوی سفر
 بر لب زنده‌رود باده‌گسار
 فارغ از فکر یار یا اغیار
 *
 خاک کاشان همه در دیده کشمیر کشم
 *
 قضا ساخت زندانی اصفهانم
 *
 هرزه‌گردی‌های کاشان و صفاهانی گذشت
 *
 که غنچه‌های امیدم در این دیار شکفت
 *
 صفیری چند هم در خاک شیراز

- گدا و شاه از این آستان مرادی خواست
 تو هم «خلیل» چراغی به عشق شاه چراغ
- *
 در صفا و مروه یک دم نیست آرام «خلیل»
 بس که یاد گلستان کعبه قم می‌کند
- از نکته‌های برجسته در شعر خلیل، عشق او به عتبات عالیات و شوقی که برای
 زیارت آن اماکن مقدّس داشته؛ از جمله:
 خرم آن روز که بندم به صد امید «خلیل»
 از خراسان به تمنّای نجف محمل خویش
- *
 خواهی اگر ز عرش سرت بگذرد «خلیل»
 جز طوف آستانه شاه نجف مکن
- *
 در اشتیاق خاک دل‌آرای کربلا
 اشک خلیل دجله بغداد می‌برد
- *
 دلم ز خاک خراسان «خلیل» یافته جان
 علاج دیده‌ام از خاک کربلا بکنید
- *
 «خلیل» بر سر مهر و وفا شهید شود
 به صدق دعوی من خاک کربلا شاهد
- *
 خواهی که کعبه گرد تو گردد چو مُحرمان
 یک دم خلیل روی دل از کربلا متاب
- *
 ندانم چون شود دیوانگی‌های «خلیل» آخر
 مرا دارالشّقای کربلا دارالسّلام آمد
- *
 «خلیل» آرزوی دل بی‌ریایم
 به هنگامه کربلا می‌رساند
- *
 «خلیل» اگر چه سیه کرده هند چشم امید
 من آن نی‌ام که بمیرم به کربلا نروم
- *
 اوّل کامی که از خدا می‌خواهم
 یک گور زمین به کربلا می‌خواهم
- *
 فیض عرفات و گشت بازار منا
 گاهی ز پی سیر و صفا می‌خواهم
- *
 چون ناامیدی‌ای ز جهان گشته حاصلت
 اکنون «خلیل» جای تو در کربلا خوش است

خلیل گاهی اظهار علاقه به زادگاهش و نقاط دیگر نیز کرده است:

گر مشهد و شیراز نیارم به خیال از حسرت کاشان و صفاهان چه کنم

۳ - آن گونه که از برخی ابیات برمی آید، خلیل را با شاعران دیگر، آشنایی بوده و به سخن برخی از آنان شیفته. مثلاً در بیت‌های زیر از عطار، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، سعدی، حسن دهلوی، حافظ، نظیری نیشابوری، سنجر کاشانی، نوعی خبوشانی، زلالی خوانساری، نادم گیلانی و ... چنین یاد کرده است:

«خلیل» از شعر تا نامی برآری به سیر گلشن «عطار» برخیز

*

از زمان کمال اسماعیل چار مصرع نوشته بر دیوار

*

از سخن‌های سعدی شیراز طرفه‌بیتی به خاطر آمد
«عاشقان کشتگان معشوقند

*

شاعران گرچه بی‌حدند «خلیل» طالب شیوه «حسن»^۲ باشم

*

گر چون «خلیل» پیرو «حافظ» توان شدن بر نقد روزگار شود سکه نام ما

*

بود ز حلقه به‌دوشان «حافظ» شیراز «خلیل» اگرچه به کشمیر یا دکن باشد

*

ارواح «نظیری»^۳ است گواهم که در این شهر مست است «خلیل» و دل خشنود ندارد

*

«خلیل» از نکته‌سنجان گوی دانش می‌برم بیرون

در اقلیم سخن گر نشئه‌ای از «سنجرم»^۴ باشد

*

۱. کلیات سعدی، گلستان، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۲۹

۲. حسن دهلوی (قرن هفتم و هشتم) - حسن‌خان شاملو (متوفی ۱۰۵۰ ه.ق)

۳. محمدحسین نظیری نیشابوری (وفات ۱۰۲۱ ه.ق)

۴. میر محمدحاشم طباطبایی کاشانی، مختصص به سنجر (وفات: ۱۰۲۱ ه.ق)

«خلیل» این شعر اگر بر خاک معنی‌دوستان خوانی

تکلف می‌کند «نوعی»^۱ به هر بیتی خبوشان را

*

حریفان طالب شعرند چندانی که می‌خواهی

«خلیل» از فکر رنگین شاد کن روح «زلالی»^۲ را

*

نادم^۳ آن لحظه مرا سوخت که می‌گفت «خلیل» «باعث جلوۀ گل دیده بیدار من است»

چنان که گاه نیز به استقبال برخی شاعران مانند حافظ، وحشتی، سنجر و ...
برخاسته است. مانند:

حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

خلیل:

صبحدم کز خودی خویش نجاتم دادند هست تا عشق خداداده حیاتم دادند

حافظ:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

خلیل:

در ره یار تمنای جهان این همه نیست هرچه پیدا شود از ملک گمان این همه نیست

۱. محمدرضا نوعی خبوشانی (وفات: ۱۰۱۹ ه.ق)

۲. محمدحسن زلالی خوانساری (قرن دهم و یازدهم)

۳. شهسواریگ نادم گیلانی (قرن یازدهم)

وحشتی جوشقانی کاشانی^۱:

از آتش جنون دل فرزانه سوختیم

دیشب به یاد بزم تو صد خانه سوختیم

خلیل:

خواب اجل به دیده افسانه سوختیم

امشب میان جمع غریبانه سوختیم

سنجر کاشانی:

کلبه فقر و قناعت را بود روزن چراغ

تیره ننشینی گرت خالی است از روغن چراغ

خلیل:

عالمی را شام هجران است داغ من چراغ

کی طمع دارد دلم از دوست یا دشمن چراغ

سنجر:

بانی از تو عهد بستم یللی

داد مطرب دف به دستم یللی

خلیل:

گر نه مستم بت پرستم یللی

طرفه بی اندازه مستم یللی

حاج شاه باقر شعر باف کاشانی^۲:

مخلوق چگونه اش ستاید به سزا

آن را که به لافتی خدا کرد ثنا

این چارکتایی که فرستاده خدا

در مدح علی است یک رباعی به حساب

خلیل:

هر چار کتاب حق تعالی

در مدح علی است یک رباعی

۱. خواجه حسین متخلص به وحشتی (وفات: ۱۰۱۳ ه.ق)

۲. وفات: ۱۰۷۵ ه.ق

۴ - خلیل مانند بسیاری از شاعران دیگر، گاه دچار مسامحاتی نیز شده است. مثلاً در بیت زیر که از مثنوی ساقی‌نامهٔ اوست، «شنبه» را با «به» قافیه کرده؛ با این که «ه» شنبه غیرملفوظ است و «ه» به ملفوظ؛ و قافیه‌شدن آن‌ها درست نیست:

شب جمعه را روز شنبه کنم جراحات دیرینه را به کنم

۵ - گرفتن فال:

«خلیل» افسانهٔ مهر و وفا جان تازه می‌سازد همایون ساز فال خویشتن دیوان ما بگشا

*

هر که فالی می‌گشاید از خود آگاهش کند صفحهٔ دیوان من سردفتر مردانگی است

ز یکبندی وصال نذر راه بوالهوس طفلانۀ از نکارت سلی نمی‌شوم
مردان بنام نیک مقید نبوده اند منم با عتبارت سلی نمی‌شوم
خوی بیبانه پروران خود نکجا هه زار و نکارت سلی نمی‌شوم
ناشور جان نثار نمود شود بنا کرکیا کر هزارت سلی نمی‌شوم
دل تیر چون سپید برش نشسته باد با جان بقیه سرت سلی نمی‌شوم
تا جام می‌بست نکردی چلو بده در سیر لاله زار سلی نمی‌شوم
غیر از آن شبست که معراج آرزو هرگز با جیارت سلی نمی‌شوم

ماکی خلیل انیمه کتین خود کنی
کر ناده یا خارت سلی نمی‌شوم

بایع لایع لایع لایع لایع
از نفع لایع لایع لایع لایع
سرت سلی سرت سلی سرت سلی
سرت سلی سرت سلی سرت سلی

معرفی نسخه‌های استفاده‌شده در تدوین این دیوان

۱. نسخه خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۳۶۲۶
تاریخ کتابت: رمضان ۱۱۳۲ ه.ق (پایان مقطعات)
خط: نستعلیق خوش
تعداد صفحات: ۴۷۵ برگ ۱۷ سطری
اشعار نسخه: قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، ساقی‌نامه، قطعه، غزل و رباعی
(حدود ۱۶۰۰۰ بیت)
از آخر نسخه یک یا دو برگ (قسمتی از حرف «ی» پایان رباعیات) افتاده است.
این نسخه، اساس تصحیح، قرار گرفته است.
علامت اختصاری: «د»

۲. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۸۳۶ و شماره ثبت ۷۸۷۸۲
تاریخ کتابت: اواخر قرن یازدهم هجری قمری
خط: شکسته نستعلیق خوش
تعداد صفحات: ۳۱۹ برگ ۱۹ سطری
ابعاد نسخه: در قطع ۲۲×۱۳ سانتی‌متر با جلد مقوّا
اشعار نسخه: غزل، قطعه و رباعی (حدود ۱۱۰۰۰ بیت)
آغاز و انجام نسخه افتاده است.
علامت اختصاری: «م»

۳. مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۳۶ و شماره ثبت ۲۹۱۰

تاریخ و مکان کتابت: ۱۰۵۶ ه.ق در شهر اشرف مازندران
کاتب: میر عبدالله قصه‌خوان قزوینی
خط: نستعلیق

تعداد صفحات: ۲۰۹ برگ ۱۷ سطری با جلد چرمی

این مجموعه شامل: اشعار حسن بن حسین شاملو، دیوان خلیل کاشانی، مثنوی مشرق‌الانوار میر محمدباقر داماد، اشعار متفرقه از میر ابوالقاسم فندرسکی، جلالا، جعفرخان بیگ و ... است.

اشعار خلیل به ترتیب: ترکیب‌بند، قصیده، ترجیع‌بند، ساقی‌نامه، قطعه، غزل و رباعی (بیش از ۵۰۰۰ بیت)

در آخر دیوان خلیل چنین آمده است:

«شکر و سپاس و اهب‌العطایا که صورت اتمام یافت دیوان افصح‌المتکلمین و املح‌التأخرین، خلیلای کاشی در بیست و دوم ماه ذی‌قعدة سنة ۱۰۵۶. امید از بالغ‌نظران آگاه‌دل، آن که اگر بر سهوی و خطایی اطلاع یابند، در اصلاح آن کوشند؛ که از مرورت، دور نیست. کاتب العبد المذنب، عبدالله قصه‌خوان القزوینی»

آن روز که ترتیب‌گرفت این اشعار
تاریخ‌نگار شد «خلیل» بیکار
از فیض خداوند کریم ستار
بعد از هجرت هزار و پنجاه و چهار

*

چون ز الطاف بی‌نهایت حق
هاتفی از برای تاریخش
یافت اتمام این کتاب جمیل
گفت «دیوان باقرای خلیل»^۱
علامت اختصاری: «مج»

ویژگی‌های رسم‌الخط نسخه‌ اساس

۱. حرف اضافه «به» به کلمه بعد از خود چسبیده است.
مانند: براه (به راه) - بدرد (به درد) - بروی (به روی) - بوصل (به وصل)
۲. حرف نشانه «را» در برخی از کلمات، به کلمه قبل از خود متصل شده است.
مانند: ترا (تو را) - دلرا (دل را) - آنرا (آن را) - کرا (که را)
۳. حروف «گ، چ، پ، ژ» به صورت «ک، ج، ب، ز» آمده است.
۴. ردیف‌ها در برخی از موارد که طول سطر (= بیت) بیشتر از سطرهای قبل شده، نوشته نشده است.
۵. کلماتی مانند «پیشه، بیشه، نامه، خانه، بنده» که به «ه غیر ملفوظ» ختم می‌شوند، در جاهایی که به کلمه بعد از خود، اضافه شده‌اند، علامت «ء» یا «ی» کمتر آورده شده؛ همچنین از آمدن «ی» وحدت و نکره اثری دیده نمی‌شود و گاهی به جای آن‌ها «ء» آمده است.
۶. کلمات مختوم به «ه غیر ملفوظ» در جمع با «ها»، با یک «ه» و به صورت متصل نوشته شده‌اند.
مانند: بیشها (بیشه‌ها)، خانها (خانه‌ها)، نالها (نالها)
۷. «ن» نفی قبل از صیغه افعال، گاهی جدا از فعل آمده است.
مانند: نه بیند (نبیند)، نه بخشد (نبخشد)
۸. الف «است» نه تنها بعد از مصوت‌های بلند، که در موارد دیگر نیز نوشته نشده است.
مانند: آنست (آن است)، شکرست (شکر است)

۹. در جدا و متصل نوشتن کلمات مرکب، قاعده خاصی رعایت نشده است.

۱۰. در متن، غلط‌های املایی هم دیده می‌شود.

مانند: «برخاستن» به معنی بلندشدن که به صورت «برخواستن» نوشته شده است؛ «آزر» نام پدر حضرت ابراهیم علیه السلام که به صورت «آذر» آمده است.

روش تصحیح

دیوانی که اینک پیش روی شماست، چنان که اشاره شد، بر پایه سه نسخه فراهم آمده است.

در تصحیح دیوان خلیل، نسخه دانشگاه که اکمل نسخه‌های موجود بود، به عنوان نسخه اساس، استفاده شد و مقابله آن با دو نسخه دیگر انجام گرفت و تفاوت‌های دو نسخه دیگر در پاورقی‌ها آورده شد. همچنین ابیاتی را که فقط در نسخه‌بدل‌ها آمده بود و در نسخه اساس نبود، وارد متن کرده‌ایم که از این جهت می‌توان گفت به شیوه تصحیح التقاطی نیز دست زده‌ایم.

پاره‌ای از خطاها را در پاورقی، اشاره کرده‌ایم. افتادگی‌ها را نیز در علامت [] افزوده‌ایم.

در خاتمه از استاد حسن عاطفی، دکتر سید محمد راستگو و دکتر عبدالرضا مدرس‌زاده که در تصحیح این دیوان از محضر این بزرگواران استفاده نمودیم و همچنین از خانم زهرا ریاضی که در تایپ و ویرایش دیوان قبول زحمت نموده تشکر و قدردانی می‌شود.

ماده تاریخ تصحیح و تدوین دیوان خلیل کاشانی

دیوان اشعار خلیل اهل کاشان تدوین شد از لطف خداوند توانا
 باشد مبارک طبع این دیوان اشعار بر اهل شعر و شاعران کشور ما
 با کوشش افشین و آقای امیدی تصحیح شد این دفتر اشعار زیبا
 نام خلیل و شعر او شد جاودانه با سعی آن دانشوران راد و دانا
 تاریخ سال اولین تصحیح آن را چون خواستم با شیوهٔ ابجد ز «بنا»

انشا نمود و گفت سال شمسیش را

«دیوان اشعار خلیل پاینده بادا»

۱۳۹۳ ه.ش

عبدالرحیم رجبعلی زاده «بنا»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اول اول نبام قادر بختیا
 قدرت خود خواست اسکار نماید
 ناله نافوتس در میان کبران
 کرچه نظیر در آب آینه نیست
 خویشین آرا شود بصورت یوسف
 عارت دلها اگر نجاطرش آید
 در صفت خط و حال دیده پیش
 عقل سبک سر کینه او نبرد پی
 در نظر هر یکی میسوده دیگر
 جلن جبال این کمال رتبه که در
 تا دل عشاق را بام خود آرز
 از الف تدونون ابروی جلان
 طرح کند در میان کافرونون
 تا دست هر که تقدیر کرده
 اکبر اعظم کریم اسم اعلا
 در تن اسما نصفت جان مسما
 نغمه بوتید او مست کشته شی
 غیر جمالش ندیده دیده پس
 آتش حسرت زندیجان ز لجنی
 جلوه کند در لباس شاپر رعنا
 آینه مانند طوطیان شده کوی
 مش خموشیت کازمت دای
 کرچه زاراک ما اوست مبرا
 با همه کس در میان و دانه شما
 طره مرعول گشت و لطف سپا
 نقش حکارین نمود صفت غیرا
 حلقه دگر مدام و نام صبا
 مست کشته که در و



بسم الله الرحمن الرحيم
 الهی حصر راه پنهوایان کن خجایت را
 باین مکانیہ سازم خم نامان حکایت را
 سحر کز شوق دیدار تو یارب یاربم باش
 دعا در خواب زیر عرش میکند دست را
 بچشم من که در بروی سستی کلن آورد
 تجلی ده شب هفتاب نور در بدایت
 و صلحم که شود روی سستی نسیم آخوذ
 ره امید من نشیند هتیم نهایت
 اگر کجانه ام که شتاز دوستدارم
 کریم از دشمنان کی باو نیدار دست را
 ز شد سکر کام شناسند طعم اشیش
 نمیداند زبان لیل دل نام شکایت را
 بجانم که نمی آموختی آداب خجندی
 که میدانست مهانخانه عام خجایت را
 تو میدانی ز بانای زمان از دوست
 من بی آرزو آرزوید هم رحایت را

دل ز جنیبل از دست من باشد پشیاثر

بفرمانا سبمان آورد شاه ولایت را

ای اختر که کرده روستقیم را
 زینت ز خاک پای تو عرش عظیم را
 مرید خطیب دم زند ایرت معجزت
 آرد کوا که هست ماه دو نیم را

آن باد که بیش که بهوش راوش دی
صد ناله پاد لب خاموش می

در ملک عرفان که نظر بار آید
در سطر از خط بنا گوش دی

خوای که بسادی گذرد اما می
کامی ز حجاب ن طبع کن بانی

در وصل هم آسایش غایت
پردانه ز خوشن مزید آرمی

پیکانه ز خویش باش اگر یار خودی
بگریز خستی اگر هوادار خودی

معتوق ز بر کوشه بسویت کنان
حیف از تو که آخسین که خار خودی

تا مرگ هوسه ما کنی رجزی
تری که ای اگر راه دلت زد دوری

صد نقش درین بیاطر کرد آن
بار که شناس نیستی معدوری

تا دیده ز غیر او نازی کنی
در ملک وصال یکبارگی کنی

ارزش ته آرزو بخود دام نسیب
ز هزار بخون خویش بازی کنی

حیف از تو که در مانده هستی باش
پوش شراب خود پرستی باش

بر او چو خطر با هم سه پسته باشی
ز لعلی با هم سه پسته باشی

تجب میشود تا سال است
کدام هرگز نشد که در این کتاب

اشف کرد و علم او صحت بخشنا	که شتر این بود الهی است
و هر که در منزلت فغانم	کردند غمهای سرانگه و وطنها
دیگر کشد کردن بر جا کرین	تا چند محالست بر سر جا کرین
الفبت بر کوه در درخت	جانها اگر آرام نمیزد به تنها
کمال عاقل کند نوبت نظر	بیشتر شود از شوق است کسبها
مفسور کرامت که در ملک است	در ایام آرزو نرسد در کسبها
روزگار تنگ کند در روز دل ماکره	باقیست در آن ایام کسبها
نموده شود در شناسان کل	در آب بر سر سیم و در کسبها



۱۸۳۶
۷۸۷۸۲

در روز غمیش روزگار گریه
گشاده می آید از سر کسبها

از روزی که ماند تو با بر کرده ام چه
همه بهر نیر غنا من از سر کسبم
«و شفا بر سر کسبم»
نیشتم بهم
میشد
مستی در سر کسبم

سختی غمیش بر اعتبار کردم
درین دیوانه گاه که در کسبم
دل صاف میاید از سر کسبم
نوازه میاید از سر کسبم
بزرگترین از سر کسبم
میان شفا زان افتخار کسبم
اگر کم گشاده ام از سر کسبم



ای تاب بویق قوبره مار کز کویخ
 بر خاست ز عشق تو جهان کز
 ز سوز و کد از خوشش مینویس
 کز نزد مهربان کتاب از کل

ای روانی مسکانه اولت را نا
 شمشیر که قید جوارز داشت
 جان فتنه از تو عمل خرد
 بر زرق صوبان تو یاد از

عبادت مبارکی از غم روزی باد
 کسرت شب و روز مجلس از روز
 هست به عالم ز قید زلفان
 در روز زلفان از روز روز

بر خیز غمگین شبنامی برسان
 دوران برست فتنه ها که روند
 حوزد را بخراسان و خوانی برسان
 در شبنامی جنتی بر برسان

ز دولت نفوس ز خطر نبرسم
 چون مجلس بر نام که یاد بکنی
 از تو خضوع آبی ز سیرت
 تا گرم بن کنی نظر سیرت

ز تبار جانشینش سانس تندور
 تا چند نفس سوخته دنیا جند
 بی ساختن باستان نشو عالم کرم
 این صید خود را که در صید

تا طوف شوی نشان خضوع
 فریستد و با بیاید ز خود کار
 کل خست از پادشاه بر خود خست
 هر که از خست از تو او خست

کتابخانه
 مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

درد مندا از ایشارت و ده که در دل آید	صبحدم از باب دل را راحت جان
کعبه از شوق که آید در سبایل آید	شور لیلی کرده بخون بر ابودای راه
جان بسجنی داده نامشطور جانان	هر که از من دست در خوارگی کشید کجا
هر زمان با خوشیش دست و کمر سال	شاه و عشا که دارد نماز از عاشق دریغ
و منم جانی که با آرب دندان آمده	انتحان در راه دل بسیار
بار ما در استجوی او بزبان آید	مسکه در کشت گلستان شکست بگردم
هر که مشکلی کرده بر خود احد اصنام	در هر مقصد که صد جانچه افکند سب
آتش الحان بلیلی که با بر جان	خوشن کاکامینیت میگرداشت در حین
این زمان چون شاهد خود کام است	بخت بدارم که جوگر بود با خواب حیا

از سر من کم مباد اشوق روز از زون من
 کعبه لیلی کشته بر سر بد چند همچون
 پنجر از خوشیش که دیار کرد بدین حوض
 هر چه بجز از بار از آن بیزار کرد بدین

ایمانگوشان صلح دارد	تا جند خلیل بر ایم از نیرنگت
ز یاد دشمنی دل جوشد	بکار بزرگی که چو شد دستگت

چون توان بست در پردی گار	بالی نیز از ازاد و عالم حارست
با خضر بر سر روی در کارست	

جانا چه هم شرح ز جهان کرد	از شوخی ناله بر پیشان کرد
صد بار بسودای تو رقم از خوشی	بکار بر بر سر ازین جهان کرد

از تو که گرفت ازین اشعار
 تا به نکلان شد خلیل بکار
 ازین خداوند که کس استار
 بعد از جوت بر آردی جبار
 تمام یافت در بیان افصح
 این خوین خیلای کاشی در دستم
 ز بقعه شسته امید از باغ
 آگاه دل ای که اگر بر بودی داد
 رطلوع یابند در اصلاح
 گوشه که از مردود
 کاتب العبد از تب
 قطعه
 عید
 الفریزی

از تو که گرفت ازین اشعار
 تا به نکلان شد خلیل بکار
 ازین خداوند که کس استار
 بعد از جوت بر آردی جبار
 تمام یافت در بیان افصح
 این خوین خیلای کاشی در دستم
 ز بقعه شسته امید از باغ
 آگاه دل ای که اگر بر بودی داد
 رطلوع یابند در اصلاح
 گوشه که از مردود
 کاتب العبد از تب
 قطعه
 عید
 الفریزی

منابع و مآخذ

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقابزرگ تهرانی، به کوشش علی نقی منزوی، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۷ ه.ق، جلد نهم، بخش اول
۲. بزرگان کاشان، افشین عاطفی، قم، افق فردا، ۱۳۸۱، جلد اول
۳. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، فردوس، ۱۳۷۲
۴. تذکره ریاض الشعراء، علی قلی واله داغستانی، به تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴
۵. تذکره شمع انجمن، نواب صدیق حسن خان، به تصحیح محمدکاظم کهدویبی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۶
۶. تذکره نصرآبادی، میرزا محمدطاهر نصرآبادی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱ ه.ش
۷. تذکره نصرآبادی، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸
۸. جنگ خطی، گردآورنده حسن عاطفی
۹. دیوان سنجر کاشانی، به تصحیح حسن عاطفی، عباس بهنیا، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۰. دیوان وحشتی کاشانی، به تصحیح افشین عاطفی، کاشان، خاطرات قلم، ۱۳۸۲
۱۱. سیری در شعر فارسی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، نوین، ۱۳۶۳
۱۲. فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیام پور، تهران، طلایه، ۱۳۶۸
۱۳. فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱
۱۴. قصص الخاقانی، ولی قلی بن داوودقلی شاملو، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، جلد دوم

۱۵. لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۳
۱۶. مطلع الشمس، محمدحسن خان صنیع‌الدوله، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران، یساولی «فرهنگسرا»، ۱۳۶۲
۱۷. منتخب اللطایف، رحم‌علی خان ایمان، به اهتمام سید محمدرضا جلالی نایینی و سید امیرحسن عابدی، چاپ تابان، ۱۳۴۹

قصاید

[در توحید]

اوّل اوّل به نام قادر یکتا
 قدرت خود خواست آشکار نماید
 ناله ناقوس در میانه گریان
 گرچه نظیرش در آب و آینه‌ها نیست
 خویشتن آرا شود به صورت یوسف
 غارت دل‌ها اگر به خاطرش آید
 در صفت خطّ و خال دیده فرییش
 عقل سبک سر به گنه او نبرد پی
 در نظر هر یکی به جلوه دیگر
 جان جهان این کمال رتبه که دارد
 تا دل عشاق را به دام خود آرد
 از الف قدّ و نون ابروی جانان
 طرح کند در میان کافر و مؤمن
 هر دو از او در مقام ناز و نیازند
 ساخته خفّاش را به ظلمت شبّ محو
 از هوس او اگر نه بی سروپا شد
 در طلبش هم‌عنان باد شمال است
 قدر رفیعش ز چهره پرده برانداخت
 چیده به روی هوا بساط سلیمان
 در ره شوقش کز آن بهشت نشانی است
 از یَدِ قدرت اراده ازل او
 داده به راهی که خضر هم نشنیده
 روز ازل حکم عزل منصب فرعون
 اکبر اعظم کریم اعلم اعلا
 در تن اسما نهفت جان مسمّا
 نغمه توحید اوست گشته مثنی
 غیر جمالش ندیده دیده شهلا
 آتش حسرت زند به جان زلیخا
 جلوه کند در لباس شاهد رعنا
 آینه مانند طوطیان شده گویا
 مشق خموشی است کار همت دانا
 گرچه ز ادراک ما و اوست میرا
 با همه کس در میان و از همه تنها
 طره مرغول گشت و زلف چلیپا
 نقش نگارین نمود و صفحه غبرا
 حلقه ذکر مدام و ساغر صهبا
 دلبر تمکین فروش و عاشق شیدا
 واله خورشید کرده دیده حربا
 زیر و زیر از چه روست گنبد مینا
 خاطر مجنون به دام طره لایلا
 پست تر از پست گشت عالم بالا
 در بر مورش اگر چه ساخته رسوا
 خانه به دوشی کنند خضر و مسیحا
 ساخت ز یک مشت خاک آدم و حوا
 گم‌شدگی را نشان منزل عنقا
 در کف موسی نهاد از ید بیضا

طالب او باش و واگذار چو مردان
 معرفتش چون نقاب برکشد از رخ
 چون کند از راز خویش چهره گشایی
 فقر تهی دست سیردیده خرسند
 هر سحر آراسته به ناله شبگیر
 خاک نشینان کعبه سرکوبش
 هر دو به هم هم زبان شدند به وصفش
 شاهد وحدت به کارخانه تقدیر
 در ره جور و جفای دوست نموده
 لطف نمود از کمال بنده نوازی
 دم به دم از موج اشک گریه عاشق
 قطره باران ز فیض تربیت او
 در صف میخانه نشاط پرستان
 گاه شود عارض بتان سمن بر
 گاه دود همچو طفل هیچ ندیده
 حالت عریان تان او چه شناسد
 سرو و صنوبر به گلشن از پی تعظیم
 معرفت عمرو و زید را نشناسم
 صوت و سخن را برش مجال نباشد
 تا سپر عجز افکنم بدان به ثنایش
 من همه او گشته ام که او همه من شد
 چیست «خلیل» این دلیری تو ندانم
 بازکش این جا عنان خود چه شتاب است
 حمد خدای یگانه اعظم شأنه

حاصل دنیا برای مردم دنیا
 فهم فلاتون کشد به عالم سودا
 گوش و زبان می دهد به صورت دبا
 یافته از او مقام همت والا
 خلوت آسودگان به زینت غوغا
 سببچه نسازند غیر عقد ثریا
 ملت اسلامیان و مذهب ترسا
 مایه امروز کرده حاصل فردا
 عاشق بی تاب را طریق مدارا
 منطق ما را ثنای خویشان القا
 سلسله می افکند به گردن دریا
 در دل دریا شده است لؤلؤ لالا
 گاه شود نقل و گاه باده حمرا
 تا زند آتش به جان عاشق خود را
 بر سر بازارها برای تماشا
 صوفی پشمینه پوش خویشان آرا
 روز و شب استاده اند بر سر یک پا
 کرده ام از هر چه غیر اوست تبراً
 چند کنم چند مشق ناله بی جا
 راه خیالم فتد به شعر مقفاً
 چون نکنم خویش را ز خویش دل آسا
 فکر کن آخر به نام کیست معنأ
 خلق چه داند سپاس خالق اشیا
 قصه جم نیست یا سکندر و دارا

وقت دعا شد به صد نیاز طلب کن

منصب آمرزش از خدای تعالی

۲

در توحید حضرت اله و نعت سلطان رسالت دستگاه و منقبت شاه ولایت پناه، گفته شد

که حسن معنی توحید گشت از صورتش پیدا
ز حیران گشتن اندیشه پی گم می شود این جا
که از یک نقطه چندین نکته رنگین شود انشا
به این دعوی شرر در سنگ و آهن می شود گویا
که چشم شرک بیرون آورد چون دیده اعدا
همان فرقی که باشد در میان آدم و حوا
جدا گردد ز لفظ میم و گردد بی تأمل لا
خضر کز علم حکمت بود رشک افزای صد موسی
ز عشقت داغها سوزند در خلد برین حورا
دمی صد بار افزون تر ز خود گم می شوم عمدا
که بی بال و پری چندیم و منزل منزل عنقا^(۲)
ز بس هر لحظه می سوزد هوس صد داغ بر اعضا
ره امسید بی پایان وصال یار^(۳) ناپیدا
ندارد راه بیرون آمدن خورشید از این بیدا
در اول منزلش جان دادن خود دیده ام اولاً
اگر جان می دهیم از آرزویش ما و صد چون ما
دماغ خویشتن می داشت گر معشوق بی پروا
در این وادی که سرگردان تر از مجنون شود لیلاً
اگر داغ قبول بندگی سر واکند سودا

الف را سروری باشد از آن بر جمله اسما
یکی را از هزاران فرق نتوان کرد در وحدت
گواهی گر طلب دارند اینک حجت قاطع
زبان اهل تحقیق است حرف اولین آن
از آن خود را به انگشت شهادت می دهد نسبت^(۱)
میان زلف حور و طره آن لام می بینم
برای نفی کفر آن جا که از رخ پرده بردارد
نشان چشمه حیوان گرفت از دیده جانش
در آن سرچشمه گر گرد ضلالت شویی از چهره
هوای بزم وحدت بس که در دل نقش می بندد
سراغ ما مکن گر خاطر آسوده می خواهی
نباشد جای زخمی در سراپای وجود من
من و خضرم سرگردان تر از هم تا چه پیش آید
کجا خواهد کشید آخر سماع ذره حیرانم
ره امسیدواری با نهایت دشمنی دارد
شهادت ناز بر خضر و مسیحا می کند شاید
به عاشق این چنین بی مهر و سنگین دل نمی بودی
که را یارا که نام عشق بازی بر زبان آرد
سر سودایی ما را کجا از خاک بردارد

۱ - مج: برآورده است انگشت شهادت گاه چون مؤمن

۲. از، مج - در نسخه د، کلمه عنقا در صحافی از بین رفته است.

۳ - مج: دوست

تمنای دل اهل نظر پنهان نمی ماند
 چه معشوقانه بر خود می فروشی جلوه تمکین
 اگر عاشق شوی این شیوه ناچار است تادانی
 نخواهم آشنایی داد با صد الفت دیرین
 نشان عشق عربانی است گر نشنیده ای بشنو
 از این شیرین لبان داغی نمی شد گر نمک سوده
 مرا چون بی غمان بر خویش لازم می شدی نازش
 ز یاران موافق غیر از اینم نیست در خاطر
 میان عاقلان آخر چه می کردیم حیرانم
 بسان ریگک سودم در ته پا اختر طالع
 کم از صد بلهوس می دانمش گر راست می برسی
 دم از وحدت زند با خویشان در پرده خودرایی
 برون می افکنم این طبل از زیر گلیم او
 شب و روزش همان یکسان نماید تا دم محشر
 پی نقش و نگار خویشان طفلانه می گردد
 گریبان چاکی رندان صفای سینه می بخشد
 دو عالم آرزومندی صف آرا گشته کز هر سو
 تنک ظرفان بی حاصل نفس دزدند در سینه
 خمار باده خواهش به دونان باد ارزانی
 خراباتی که من دُردی کشان را مدح خوان باشم
 کسی را نیست حد آن که لب زین باده تر سازد
 نوایی نیست غیر از ذکرِ یاساقی و یا شاهد
 به گرد تا ک می گردم چو گرد شمع پروانه

ز داغ لاله زار ما گذارد عشق بر صحرا
 به یکدیگر نمی سازند هرگز عشق و استغنا
 در آتش غوطه ها خوردن بر آوردن سر از دریا
 اگر در پیشگاه وصل پنهان می شوم پیدا
 نه پیراهن دریدن در هوای صورت دیبا
 چو آسایش حلاوت قحط می گردید در دنیا
 به جایی گر رسیدی های هوی ناله بی جا
 که می گفتند در مهر و وفار سواشوی رسوا
 اگر بیرون نمی کردیم سر از عالم سودا
 که خود را بسته ام بر دامن آه فلک پیمان
 کشد گر عاشق بی تاب و تمکین ناله رسوا
 که لا را بی بصر هرگز نفهمیده است از الا
 چنان کز گردن مَغ بت برون آرند در یغما
 چراغ مهر اگر دارند پیش پای ناینا
 ز معنی بی نصیب افتاده همچون صورت دیبا
 به من ارشاد کرد این نکته پیر صبح از ایما
 سپاهش را به یکدیگر توانم زد^(۱) تن تنها
 مکرر امتحان شیشه خود کردم از خارا
 که ما را سرخوشی رو می دهد از جام استغنا
 سر هر خم گشایی خون منصورش بود صهبا
 حریفان را ز ادنی امتحان کردیم تا اعلا
 به این افسانه در جوشند اگر پیرند اگر برنا
 که بهر عارفان می داده بهر صوفیان حلوا

چو سرخوش می شود حسن غیور از شیوه های خود
 سخن را زینت از نعت رسول الله می بخشم
 سریر آرای بزم قاب^(۲) قوسین احمد مرسل
 شفیع المدنیین مطلوب ایزد معنی قرآن
 سواد سرنوشت عالم هستی اگر داری
 نشد^(۴) تسخیر هفت اقلیم بی همراهی لشکر
 صفای عرش اعظم چون فزود از گرد نعلینش
 اگر روح الله از خاصان درگاهش نمی گردد^(۶)
 لب جان بخش او تلقین ایمان گر کند بت را^(۸)
 طیب علت عصیان ما مستی گنه پیشه
 به جای سجده در هر گام می ریزند پیشانی
 تمام روز مَهر روزه بر لب گرچه می بودش
 به امیدى که یابد قطره آب وضوی او
 به فقر و فاقه بر روحانیان گر نازشی بودش
 نگاهش را سواد از سرمه «ما زاغ» پیدا شد
 شب معراج از آغوش بستر راست ناگشته
 کلیم از شرم انگشتی که مه را بر فلک شق زد
 جهان را هیچ گه تمکین اقبالی نبخشیده
 اگر افتاده تر از خاک ره در دیده می آیم
 کمند جذبہ کوتاهی کند از قصر جاه او

نه من آن جا تواند لاف مستوری زدن نه ما
 مثنی می کنم توحید حیّ قادر^(۱) یکتا
 که می نازد به ذات پاک او یکتای بی همتا
 شهنشاہ ملایک خیل سلطان دل دانا
 شماری پایه ادنای او را قرب «أُو أَدْنَى»^(۳)
 به یک دم نه فلک در هم نوردد با تن تنها
 مشرف گشت از تشریف «شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى»^(۵)
 عجب دارم اگر روح الامین بشماردش^(۷) ترسا
 روان انگشت بردارد که «آمَنَّا وَ صَدَقْنَا»
 صفای چهره ایمان شریف یثرب و بطحا
 به خاک رهگذارش ساکنان عالم بالا
 نماید در بر احسان او ناشسته رو دریا
 نگویم ابر دریا نیز پیدا کرده استسقا
 به آدم او کرامت کرد شهد و شیر «کرَمْنَا»
 خجالت برد از خود شاهد دنیا و مافیها
 امامت کرد بر خیل رسل در مسجد اقصا
 کشد در آستین معذرت خواهی ید بیضا
 نزد راه خیالش جلوه این شوخ نازیبا^(۹)
 مرا آخر به کوی او کشد اشک جهان پیما^(۱۰)
 کنم تا چند در راه تمنّا ناله بی جا

۱ - مج: واحد

۳ - سورة نجم، آیه ۹

۵ - سورة اسراء، آیه ۱

۷ - مج: شماردش

۹ - مج: نارعنا

۲ - مج: + و

۴ - مج: کند

۶ - مج: مسیحا گر نداند خویش را چون بوذر و سلمان

۸ - مج: لب جان بخش او بت را اگر ایمان کند تلقین

۱۰ - مج: کشد آخر به کوی او مرا اشک جهان پیما

مرا تعلیم فرمود از لب معجزیان خود
 خیال نعت جان‌بخش چو در دل نقش می‌بندد
 زبان بگشای^(۱) و مریم را به شرع خویش دعوت کن
 دماغ عشق‌بازی نیست رندان مجرّد را
 سری دارم به سودای تو سرگردان‌تر از گردون
 نگاهم با در و دیوار از بس عاشقی دارد
 دمی صد بار افزون‌تر به گرد دیده می‌گردم
 هنوزم لذت توحید و نعت از کام نارفته
 زبان‌دان رموز غیب هم‌اسرار پیغمبر
 خدا چون از زبان بی‌زبانی مدح او گفته
 عجب دارم که هرگز زخمی تیغ اجل گردد
 نمی‌دانست آدم رسم و راه بندگی کردن
 چو می‌گردد علم در روز هیجا^(۳) ذوالفقار او
 حسود جاه او را شد زبان در کام فرسوده
 وکیل حضرت حق شاه مردان ساقی کوثر
 دلم را راه می‌زد خارخار گلشن مدحش
 خوش آن ساعت که ناگه بر سر کویت شوم پیدا
 ز بس بگداخت از تاب و تب هجران جان‌سوزت
 به رویم می‌دود هر لحظه اشک آتش‌آلوده
 از آن روزی که قدر خاک دارم بر سر کویت
 مگر خود رحمتی فرمایی از روی کرم ورنه

انیس حق که باشد در کفش تسبیح خوان حصبا
 ز کلک خویش بردارم دمام حاصل طوبی
 که باشد راوی لعل لب جان‌پرورت عیسی
 به سودای تو می‌گردیم گرد شاهد رعنا
 دلی در سینه صد آرزو ویران‌تر از دنیا
 چو آیم بر سر کوی تو صد جا می‌شود غوغا
 به خاک رهگذارت خویشان راگر کند سودا
 به مدح سرور دنیا و دین سر می‌کنم انشا
 امام مشرق و مغرب علی‌عالی اعلی
 من و لاف ثنای او مسلم نیست^(۲) این دعوا
 گریزدگر به او خصم دغل در عرصه هیجا
 به مکتب‌خانه عرفان او شد علم‌الاسما
 اسد را فرق نتوان کرد با صد دیده از جوزا
 ز بس در آشکارا و نهان زد بانگ^(۴) واویلا
 که هم مولای خلاقان است^(۵) هم خلقش به جان مولا
 سحرگهان ز غییم رو نمود این مطلع غرا
 گهی بر گرد خود گردم گهی بر گرد نقش پا^(۶)
 دلم در سینه می‌دانی چه باشد باده در مینا
 چو آن طفلی که از شوخی کند با پیر استهزا
 به چشم خویشان هم اعتباری کرده‌ام پیدا
 نمی‌دانم من بی‌چاره دل^(۷) از دیده دست از پا

۱ - مج: بگشای

۲ - مج: میدان

۳ - مج: + و

۴ - مج: من بی‌چاره نشناسم زبان

۵ - مج: باشد

۶ - مج: نهان برداشت

۷ - مج: بساط سجده در هر گام آریم ز نقش پا

ستون آه من گر پای در دامن کشد یک دم
 جهان کام دل من کی تواند داد می دانم
 حضور جنت جاوید در این نشئه می خواهم^(۱)
 مرا چشم توقع نیست از دنیای دون پرور
 سر آزاد می خواهم نه مال و نعمت وافر
 اگر در خانه خورشید باشم یا سرکویت^(۲)
 کد امین صبح گردد شام در کنج شکیبایی
 از آن ساعت که از عکس جمالت گشت نورانی
 سرم را گاه گاه از سایه خود سرفرازی ده
 لبم نام دعا نشنیده تا اکنون اثر شاهد
 الهی تا نشان کفر و ایمان است در عالم^(۵)

نمی ماند همانا خیمه افلاک پابرجا
 چمن را طالع نشو و نمایی نیست در سرما
 نمی دانم ز بس بی طاقتی امروز از فردا
 مکرر گشته ام بر قصه اسکندر و دارا
 دل آگاه بخشیدی کرم کن دیده بینا
 به روز تیره ام^(۳) صد تاخت می آرد شب یلدا
 که باشد یک زمان خرسند از هستی دل شیدا
 صفای^(۴) خانه تن داد قنديل دل دروا
 که مستغنی شود از فیض خورشید جهان آرا
 «خلیل» آخر تو عجزی کن که من گردیده ام خود را
 سخن گویند تا از نور و ظلمت مؤمن و ترسا

به جز توحید و نعت و منقبت دیگر نمی خواهم

لب خاموش من گردد به استغفار هم گویا

۳

در مدح سلطان جن و انس، ابوالحسن، علی بن موسی الرضا (علیه التّحیة و الثّناء)

هوای بزم وصالم ربوده است ز جا
 به بزم هم نفسان رنگ و روی باده پرید
 هزار جا گل افتادگی زند بر سر
 به نقد جان نتوانی وصال یار خرید
 در این خراس کهن غیر آب دیده من
 چه واقع است که مجنون گریزد از لیلی
 به ضرب ناخن غم پاره پاره کرد دلم
 دگر به دیگ هوس جوش می زند سودا
 شکست تسویه ما را که گفت با مینا
 مگر کلیم در این ره رود به سعی عصا
 به ارزنی نتوان صید ساختن عنقا
 به هیچ دور نبوده است سیل پابرجا
 چه شد که همدم و امق نمی شود عدرا
 مگو زمانه ناساز نیست عقده گشا

۲ - مج: اگر در خانه خورشید چون عیسی کنم منزل

۴ - مج: فروغ

۱ - مج: روزی کن

۳ - مج: روشنم

۵ - مج: ایمان در جهان باشد